

هدایت در مقدمه بر «ترانه های خیام»

سالها پیش از نوشتن این مقدمه، صادق هدایت مقدمه دیگری بر رباعیات خیام می نویسد و آن را همراه با رباعیاتی از او منتشر می کند. آن مقدمه، که نخستین نوشته نشر یافته از هدایت است، در زمانی که جوانی بیست و دو ساله بوده منتشر می شود.^۱ هر چند که این نوشته در قیاس با مقدمه بعدی هدایت بر ترانه های خیام ساده تر و کم عمق تر به نظر می رسد، با این همه هدایت در اولین مقدمه اش عقاید و آراء فلسفی خیام را از دیدگاه عینی تر و بیطرف تری بررسی می کند. به این معنی که خیام را دهری مذهب نمی شناسد و چنین نسبتی را درباره خیام درست نمی داند و درباره عقاید دینی خیام، در قیاس با ولتر (Voltaire) و هاینه (Heine) می گوید:

مقصود آنان مخالفت با مذهب بوده، اما تفسیرهای خیام دامنگیر آنها می شده که در فروع مذهب
زیاده روی می کرده اند.^۲

در عین حال به گمان هدایت:

خیام را زاهد هم نمی شود گفت، بلکه فیلسوفی بوده که از اشیاء ظاهر و محسوس، طلب آسایش و شادی می کرده است. چیزی که بیشتر ذهن خیام را به خود معطوف داشته عبارت از مسائل مهمه زندگی، مرگ، قضا، جبر و اختیار بوده. و هر قدر که علوم و فلسفه و مذهب را برای حل آن مسائل به کمک طلبیده، هیچ کدام او را قانع نمی کند. بنا بر این یأس و ناامیدی تلخی بدو روی داده که منجر به شکاک (scepticism) می شود.^۳

در حالی که هدایت در مقدمه بر ترانه های خیام، که سالها بعد می نویسد، چهره عقاید

مادی خود را در ترانه های خیام می بیند و از شاعری قرون وسطایی یک فیلسوف ماتریالیست مدرن می سازد.

راست است که خیام مانند بسیاری از حکیمان و فرزنانگان همزمان خود و بعد از خود درباره جهان و کار جهان و سرنوشت آدمی بسیار اندیشیده، که حاصل آن جز حیرت و سرگشتگی نبوده، اما اندیشه های او آن چنان نیست که بتوان آن را در یک نظام فلسفی امروزی گنجانند. آن قدر هست که می توان او را حکیمی لادری (اگنوستیک) خواند که عقل او از درک حقیقت نهایی ناتوان مانده است. در حالی که هدایت در مقدمه بر ترانه های خیام شک و حیرت شاعر را به انکار خدا تعبیر کرده و در جستجوی دلایلی بر اثبات حکم خود در مادی بودن خیام از هر قرینه ای سود جسته است. او در آغاز نسبت دادن مشربها و مسلکهای فکری و فلسفی گوناگون را به خیام حاصل جهل به واقعیت اندیشه های او می داند و معتقد است که افزونی رباعیات پراکنده و مشکوک و اتساع آنها به خیام ناشی از همین علت نادانی و ناشناختگی است.^۴

هدایت در جستجوی رباعیات اصیل خیام سیزده رباعی را در کتاب مونس الاحرار همراه با دورباعی در مرصادالعباد از آن خیام می داند. با یادآوری این که یکی از این دو رباعی تکراری است. یعنی مجموعاً چهارده رباعی به گمان هدایت «با روح و فلسفه و طرز نگارش خیام درست جور می آید». و معتقد است که این چهارده رباعی

نشان می دهد که ما با فیلسوفی مادی و طبیعی سروکار داریم. از این رو با کمال اطمینان می توانیم این رباعیات چهارده گانه را از خود شاعر بدانیم و آنها را کلید و محک شناسایی رباعیات دیگر خیام قرار بدهیم... و در این صورت هر رباعی که یک کلمه و یا کنایه مشکوک و صوفی مشرب داشت نسبت آن به خیام جایز نیست.^۵

می بینیم که این نظر هدایت (اتساع صد و بیست و نه رباعی بر اساس چهارده رباعی منسوب به خیام) تا چه حد از اصول متن شناسی علمی و انتقادی به دور است و به نظریات کسانی نزدیک است که در کار شناخت و داوری متون قدیم بر «ذوق سلیم» تکیه می کنند که غرض آنها البته سلامت ذوق خودشان است. وانگهی یکی از همین سیزده رباعی برگرفته هدایت از کتاب مونس الاحرار، که او بنیاد و معیار کار خود را بر آن نهاده، به صراحت دارای کلمه و کنایه صوفی مشربانه است. گذشته از سبک شناسی شعر که اشاره به تعلق آن، حداقل به یک قرن بعد از خیام دارد، اصطلاحات صوفیانه ای چون «سمع» و «قلندر» بار عرفانی دارد!

جز راه قلندران میخانه میسوی جز باده و جز سماع و جز یار مجوی

بر کسفِ قدحِ باده و بر دوش سبزو می نوش کن ای نگار و بیهوده مگوی
گذشته از این در میان صد و چهل و سه رباعی منتخب هدایت که او آنها را با ذهن و زبان
خیام هماهنگ دیده چنین رباعی نازلی نیز می توان یافت:
آنان که اسیر عقل و تمییز شدند در حسرت هست و نیست ناچیز شدند
رو با خبیرا، تو آب انگور گزین کان بیخبران به غوره میویز شدند^۷
باید به زبان خود هدایت گفت که «طبع خیام باید خیلی پس رفته باشد که این رباعی
مزخرف را بگوید».

به این ترتیب می بینیم که هدایت حتی معیارهای پیشنهادی خود را در گزینش
رباعیات خیام رعایت نمی کند، با این همه دست از جستجو بر نمی دارد. بر اساس چهار
رباعی که مضمون آن به گمان هدایت حدیث حال مراحل گوناگون زندگی اوست و
به اعتبار «طرز فکر، ساختمان و زبان و فلسفه گوینده این چهار رباعی که در مراحل مختلف
زندگی گفته شده یکی است، پس می توانیم به طور صریح بگوییم که خیام از سن شباب تا
موقع مرگ مادی، بدین وریدی بوده»^۸.
با این استدلال مشکل جستجوی رباعیات اصیل خیام حل می شود و در نتیجه می توان
مجموعه ترانه های خیام را فراهم آورد. اما توضیحات بعدی هدایت نشان می دهد که او
متوجه مشکلات کار هست:

مستشرق روسی ژوکوفسکی... در میان رباعیاتی که به خیام منسوب است، هشتاد و دو رباعی
«گردنده» پیدا کرده، یعنی رباعیاتی که به شعرای دیگر نیز نسبت داده شده. بعدها این عدد
به صد رسیده، ولی به این صورت هم نمی شود اعتماد کرد. زیرا مستشرق مذکور صورت خود را بر
طبق قول (اغلب اشتباه) تذکره نویسان مرتب کرده که نه تنها نسبت رباعیات دیگران را از خیام
سلب کرده اند، بلکه اغلب رباعیات خیام را هم به دیگران نسبت داده اند. از طرف دیگر،
سلامت طبع، شیوایی کلام، فکر روشن سرشار و فلسفه موشکاف که از خیام سراغ داریم به ما
اجازه می دهد که تعیین کنیم بیش از آنچه از رباعیات حقیقی او که در دست است خیام شعر سروده
که از بین برده اند و آنهایی که مانده به مرور ایام تغییرات کلی و اختلافات بی شمار پیدا کرده و
روی گردانیده. علاوه بر بی میلانی و اشتباهات استنساخ کنندگان و تغییر دادن کلمات خیام، که
هر کسی به میل خودش در آنها تصرف و دستکاری کرده... به هر حال، تا وقتی که یک نسخه
خطی که از حیات زمان و سندیت تقریباً مثل رباعیات سیزده گانه کتاب مونس الاحرار باشد
به دست نیامده، یک حکم قطعی درباره ترانه های اصلی خیام دشوار است.^۹
این حرفی درست است، اما هدایت در جستجوی یافتن معیاری برای اصالت

رباعیات خیام این حرف درست خود را پس می گیرد و نظر دیگری می دهد:

ناگزیریم که افکار و فلسفه او را چنان که از رباعیاتش مستفاد می شود بیرون بیاوریم، زیرا جز این وسیله دیگری در دست ما نیست و زندگی داخلی و خارجی او، اشخاصی که با آنها رابطه داشته، محیط و طرز زندگی، تأثیر موروثی، فلسفه ای که تعقیب می کرده و تربیت علمی و فلسفی او به ما مجهول است.^{۱۱}

اما آیا این کار شدنی ست؟ می توان فلسفه و افکار دانشمند و منجم و ریاضی دانی را که به تفنن چند رباعی سروده به روشنی کشف کرد؟ هدایت معتقد است:

اگرچه یک مشت آثار علمی، فلسفی و ادبی از خیام به یادگار مانده، ولی هیچ کدام از آنها نمی تواند ما را در این کاوش راهنمایی بکند. چون تنها رباعیات افکار نهانی و خفایای قلب خیام را ظاهر می سازد، در صورتی که کتابهایی که به مقتضای وقت و محیط یا به دستور دیگران نوشته حتی بوی تملق و تظاهر از آنها استشمام می شود و کاملاً فلسفه او را آشکار نمی کند.^{۱۲}

اما چگونه ممکن است شاعری با صراحت بتواند عقاید فلسفی خود را در چهار مصراع یک رباعی کوتاه بیان کند، در حالی که در آثار علمی و فلسفی و ادبی اش نه تنها عقاید فلسفی اش پنهان بماند، بلکه گرایشش به تملق و تظاهر آشکار شود؟ اگر شاعری آن مایه دلیری و گستاخی داشته باشد که بتواند افکار دهری و مادی خود را در رباعیاتش بیان کند، چرا در رساله های علمی و فلسفی و ادبی خود که مجال بیشتری برای بیان افکارش داشته به تعبیر هدایت «به مقتضای وقت، محیط و دستور دیگران» تسلیم شود؟

با این همه، هدایت برای کشف معتقدات فکری و فلسفی خیام بارها به نوزنامه استناد می کند. کتابی که صحت اتساع آن به خیام، حتی برای شخص هدایت نیز مورد تردید بوده است:

آیا می توانیم در نسبت این کتاب به خیام شک بیاوریم؟ البته از قراین ممکن است، ولی بر فرض هم که از روی تصادف و یا تعمد این کتاب به خیام منسوب شده باشد، می توانیم بگوییم که نویسنده آن رابطه فکری با خیام داشته و در ردیف همان فیلسوف نیشابوری و به مقام ادبی و ذوق او می رسیده. به هر حال، تا زمانی که یک سند مهم تاریخی به دست نیامده که همین کتاب را که در دست است به نویسنده ای مقدم بر خیام نسبت بدهد هیچ گونه حدس و فرض نمی تواند آن را از خیام سلب بکند.^{۱۳}

با این استدلال ضعیف هدایت فرض را بر صحت اتساع نوزنامه به خیام می گذارد و فلسفه علمی و مادی دلخواه خود را در خفایای الفاظ این کتاب جستجو می کند:

اگرچه این کتاب، دستوری و به فراخور مقتضیات روز نوشته شده، ولی در خفایای الفاظ آن همان

موشکافی فکر، همان منطق محکم ریاضی دان، قوه تصور فوق العاده و کلام شیوای خیام وجود دارد و در گوشه و کنار به همان فلسفه علمی و مادی خیام که از دستش دررفته بر می خوریم.^{۱۳}

با این همه، هدایت از «کتمان و تقیه» ای که بر نوروزنامه و کتابهای دیگر علمی و فلسفی خیام در بیان افکار فلسفی اش حاکم است چندان خشنود نیست:

اگرچه خیام در کتابهای علمی و فلسفی خودش که بنا به دستور و خواهش بزرگان زمان خود نوشته، رویه کتمان و تقیه را از دست نداده و ظاهراً جنبه بیطرف به خود می گیرد... ولی در ترانه های خودش خیام این کتمان و تقیه را کنار گذاشته، زیرا در این ترانه ها که زخم روحی او بوده به هیچ وجه زیر بار کرم خورده اصول و قوانین محیط خودش نمی رود، بلکه برعکس از روی منطق همه مسخره های افکار آنان را بیرون می آورد. جنگ خیام با خرافات و موهومات محیط خودش در سرتاسر ترانه های او آشکار است و تمام زهرخندهای او شامل حال زهاد و فقها و الهیون می شود و به قدری با استادی و زبردستی دماغ آنها را می مالاند که نظیرش دیده نشده.^{۱۴}

این صدای آشنای خشم و بیزاری هدایت است که با همه حب و بغضش به «روح آریایی» و «اعتقادات سامی» چهره اندیشه های خود را در ترانه های خیام باز می بیند:

برای خواننده شکی باقی نمی ماند که گوینده رباعیات تمام مسائل دینی را با تسخر نگریسته و از روی تحقیر به علما و فقهای بی که از آنچه خودشان نمی دانند دم می زنند، حمله می کند. این شورش روح آریایی را بر ضد اعتقادات سامی نشان می دهد و یا انتقام خیام از محیط پست و متعصبی بوده که از افکار مردمانش بیزار بوده. واضح است فیلسوفی مانند خیام که فکر آزاد و خریدین داشته نمی توانسته کورکورانه زیر بار احکام تبدی، جعلی و جبری و بی منطق فقهای زمان خودش برود و به افسانه های بوسیده و دایمهای خربگیری آنها ایمان بیاورد.^{۱۵}

باری، تحلیل ترانه های خیام بار دیگر فرصتی به دست هدایت می دهد تا احساسات خود را از جمله عرب به ایران بنمایاند و درد و دریغ خود را از فروریختن کاخ تمدن ساسانی بیان کند، تا آن جا که صور خیال شاعرانه خیام را که بر ناپایداری جهان دلالت دارد تعبیر به حسرت شاعر بر شکوه ایران گذشته می کند:

شاید بتوانیم خیام را از جمله ایرانیان ضد عرب مانند ابن مقفع، به آفرید، ابومسلم، بابک و غیره بدانیم. خیام با لحن تأسف انگیزی اشاره به پادشاهان پیشین ایران می کند. ممکن است از خواندن شاهنامه فردوسی این تأثر در او پیدا شده و در ترانه های خودش پیوسته فر و شکوه و بزرگی پاپال شده آنان را گوشزد می نماید که با خاک یکسان شده اند و در کاخهای ویران آنها روباه لانه کرده و جغد آشیانه نموده. قهقهه های عصبانی او، کنایات و اشاراتی که به ایران گذشته می نماید پیداست که از ته قلب از راهزنان عرب و افکار پست آنها متنفر است و سمیاتی

او به طرف ایران می رود که در دهن این ازدهای هفتاد سر غرق شده بوده و با تشنج دست و پا می زده.^{۱۱}

شور احساسات ملی آن چنان تند بر قلم هدایت غلبه می کند که حتی خود نیز متوجه می شود و بلافاصله می گوید:

نباید تند برویم. آیا مقصود خیام از یادآوری شکوه گذشته ساسانی مقایسه بی ثباتی و کوچکی تمدنها و زندگی انسان نبوده است و فقط یک تصویر مجازی و کنایه ای بیش نیست.^{۱۲}

چنان که می دانیم مرگ اندیشی جنبه دیگری از تفکر فلسفی هدایت است که آن را هم در مضمون رباعیات خیام باز می یابد و به دلخواه خود آن را تفسیر می کند، تا آن جا که در پس دعوت خیام به غنیمت شمردن زندگی و شادی و خوشباشی سایه ای از مرگ می بیند:

هرچند خیام از ته دل معتقد به شادی بوده ولی شادی او همیشه با فکر عدم و نیستی توأم است. از این رو همواره معانی فلسفی خیام در ظاهر دعوت به خوشگذرانی می کند، اما در حقیقت همه گل و بلبل، جامهای شراب، کشتزار و تصویرهای شهوت انگیز او جز تزئینی بیش نیست. مثل کسی که بخواهد خودش را بکشد و قبل از مرگ به تجمل و تزیین اطاق خودش پردازد.^{۱۳}

در فصل «خیام شاعر» هدایت به توصیف خصوصیات زبان و بیان شعر خیام می پردازد و از تأثیر اندیشه های او بر سعدی و حافظ و مولوی یاد می کند، اما ادعا می کند که هیچ یک از ایشان نتوانسته اند در بیان «ناپایداری دنیا، غنیمت شمردن دم و می پرستی به مرتبه خیام برسند»، زیرا به گمان هدایت این شاعران «به قدری مطالب خودشان را زیر جملات و تشبیهات و کنایات اغراق آمیز پوشانیده اند که ممکن است آن را به صد گونه تعبیر و تفسیر کرد».^{۱۴}

در باره این نکته باید گفت که گذشته از جهان بینی متفاوت خیام با شاعران دیگر، سعدی و حافظ و مولوی توانسته اند در غزلهاشان با کاربرد تشبیهات و کنایات و استعارات جهان شعری رنگین تری بیافرینند. در نتیجه جوهر شعری در آثارشان غنی تر و تخیل شاعرانه شان نیرومندتر از خیام است که افکار فلسفی خود را غالباً به صورت خطابی و مستقیم و با سادگی و برهنگی بیان کرده است.^{۱۵}

هدایت مقدمه خود را بر ترانه های خیام با جملات شورانگیز میهن دوستانه ای تمام می کند که مشابه آن را در آثار دیگر او، از جمله نمایشنامه «پروین دختر ساسان» می توان دید. جملاتی که احساسات پاک و شریف و عشق فراوان او را به ایران گذشته و بیزاری اش را از استیلای عرب بر این سرزمین نشان می دهد:

خیام نماینده ذوق خفه شده، روح شکنجه دیده و ترجمان ناله ها و شورش یک ایران بزرگ، با شکوه و آباد قدیم است که در زیر فشار فکر زمخت سامی و استیلای عرب کم کم مسموم و ویران می شده.^۳

این حرفها گرچه نماینده احساسات پاک و دلپذیر آن نویسنده ایران دوست نازنین است، اما از معیارهای یک نقد علمی و مستند و بیطرفانه ادبی برکنار است. با این همه مجالی پیش می آورد تا بیش از آن که با اندیشه خیام آشنا شویم، یک بار دیگر افکار صادق هدایت را مرور کنیم و خیام را به روایت هدایت بشناسیم.

با این همه، مقدمه هایی که هدایت بر دو مجموعه از رباعیات خیام نوشته، با آن که از آثار دوران جوانی اوست، با توجه به فضل تقدم او بر دیگران در خیام شناسی و استناد او به قدیمترین متون تاریخی فارسی و عربی نزدیک به زمان شاعر و همچنین بهره برداری او از آثار گونه گون شرق شناسان و مقایسه خیام با متفکران جهانی هم مشرب او و تمرکز او در متن و معنی فکری و فلسفی رباعیات برای تصویر چهره فکری شاعر، با همه ضعف در کاربرد روش تحقیق علمی، از نخستین نمونه های نقد ادبی، در مفهوم جهانی امروزی، در زبان فارسی ست.

بخش زبان و ادبیات فارسی و پژوهشهای ایران شناسی

دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، ژاپن

یادداشتها:

- ۱- رباعیات خیام، کتابخانه بروخیم، تهران، ۱۳۰۳/۱۹۲۴.
- ۲- نوشته های پراکنده، امیرکبیر، ۱۳۴۴/۱۹۶۵، تهران، ص ۲۶۰.
- ۳- همان جا، ص ۲۵۹.
- ۴- شک درباره بسیاری از رباعیات منسوب به خیام تا به آن جا بوده که بعضی از محققان محتاط ما را از ورود به بحث درباره خیام، به عنوان شاعر، بازداشت است. به نظر شفیمی کدکنی بدیع الزمان فروزانفر در سخن و سخنوران (۱۳۰۸/۱۹۲۹) درباره خیام ناشی از دقت علمی آن استاد و در اختیار نداشتن اسناد تاریخی کافی بوده است.
- ۵- ترانه های خیام، تهران ۱۳۳۹/۱۹۶۱، ص ۱۴-۱۵.
- ۶- درباره اصطلاح «قلندر» و سابقه تاریخی کاربرد آن نگاه کنید به: م.ر. شفیمی کدکنی، عطار، مختارنامه، فرهنگ لغات و تعبیرات، تهران، ۱۳۷۵/۱۹۹۶، ص ۴۳۱؛ همو، مفلس کیمیا فروش، «تعلیقات»، تهران، ۱۳۷۴/۱۹۹۵، ص ۳۲۰.
- ۷- ترانه های خیام، ص ۹۴، رباعی ۸۴.
- ۸- همان جا، ص ۱۸.
- ۹- همان جا، ص ۲۱-۲۳.

محمد علی فروغی با جستجو در قدیمی ترین کتابهای قرن هفتم و هشتم، پس از مرگ خیام در سال ۵۱۷، مجموعاً ۶۶ رباعی غیر مکرر یافته که آنها را «به احتمال بسیار فوی، بلکه به اطمینان» می توان از خیام دانست. جلال متینی با تأیید اصالت تحقیق فروغی حتی در انتساب همین ۶۶ رباعی بر خیام نیز شک دارد، زیرا بعضی از آنها به دیگران (ابن سینا، فخر رازی، بابا افضل و شاعری بی نام) نسبت داده شده است. نگاه کنید: ایران شناسی، س ۹، ش ۲، واشنگتن، ۱۳۷۶/۱۹۹۷، ص ۲۲۹.

۱۰- ترانه های خیام، ص ۲۶.

۱۱- همان جا.

۱۲- همان جا، ص ۶۲-۶۳.

۱۳- همان جا، ص ۶۲.

۱۴- همان جا، ص ۲۸-۲۹.

۱۵- همان جا، ص ۲۷-۲۸.

۱۶- همان جا، ص ۴۰.

۱۷- همان جا، ص ۴۰-۴۱.

۱۸- همان جا، ص ۴۸.

۱۹- همان جا، ص ۵۶.

۲۰- به نظر بعضی محققان بحث درباره «خیام شاعر» به علت در اختیار نداشتن اسناد تاریخی متقن هنوز جایز نیست. بهتر آن است که از «خیامیات» به عنوان نوعی شعر در ادبیات کلاسیک فارسی یاد کنیم که تعدادی از آن منسوب به حکیم عمر خیام نیشابوری است. از افزایات شفاهی شفیعی کدکنی.

۲۱- ترانه های خیام، ص ۶۳.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی